

منازعات میان نهاد امارت و وزارت در دوره سلجوقی و خوارزمشاهی

فاطمه نجفی^۱ | محبوبه شرفی (نویسنده مسئول)^۲

شناسه دیجیتال (DOI) [10.22034/SKH.2023.16504.1436](https://doi.org/10.22034/SKH.2023.16504.1436)

چکیده

این پژوهش درصدد است به تحلیل منازعات نهاد امارت (اهل شمشیر) و وزارت (اهل قلم) در دوره سلجوقی و خوارزمشاهی با تاکید بر مهم ترین پیامدهای آن بپردازد. بر این اساس، نتایج پژوهش مبتنی بر روش تاریخی حاکی از آن است که نهاد وزارت از ارکان اصلی حکومت و نهاد امارت تأمین کننده نیروی نظامی در این دوران به شمار می رفتند. چنانچه تشکیل ارتش ثابت در دوره سلجوقی، به کارگیری نظام اقطاع داری و تقویت پایه های اقتصادی امیران، سبب تبدیل شدن اهل شمشیر به اشراف نظامی شد. کاهش اراضی تحت تسلط سلطان، تکیه به نیروی نظامی امیران و تغییر نقش امیران اتابک از نقش اجتماعی به سیاسی سبب قدرت گیری هر چه بیشتر امیران و افزایش تمایلات گریز از مرکز آنان شد. در دوره خوارزمشاهی نیز با ادامه به کارگیری نظام اقطاع داری و اتابکی، قدرت امیران حفظ شد. دیگر یافته های پژوهش نشان می دهد: در دوره ضعف حکام خوارزمشاهی و سلجوقی، امرا با استفاده از ضعف حکومت مرکزی و دیوانسالاری، بر تمایلات گریز از مرکز خود افزوده و در نتیجه با تشکیل حکومت ها و دودمان های مستقل در تجزیه حکومت مؤثر واقع شدند.

واژگان کلیدی: سلجوقیان، خوارزمشاهیان، منازعات، نهاد امارت، نهاد وزارت.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. fnajafi90@gmail.com

^۲ - دانشیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. sharafi48@yahoo.com

مطالعه تحلیلی نقش سیاسی و اجتماعی نهاد امارت و نهاد وزارت در عصر سلجوقیان و خوارزمشاهیان، از آن جهت که حکام این دوره خود ویژگی‌های نظامی‌گری داشتند، امری در جهت بازشناسایی ساختار حکومت و به تبع آن، جامعه سده‌های میانه محسوب می‌گردد. در این دوران، امرا در برهه‌هایی از تاریخ باعث ثبات و انتظام امور حکومت می‌شدند و به پشتیبانی از حاکمیت سیاسی می‌پرداختند، به همان میزان نیز می‌توانستند عامل مهمی در سقوط و بی‌ثباتی یک حکومت محسوب گردند. چنانچه در شرایطی که حکومت، از توان نظارت بالایی برخوردار بود، بر امیران تسلط داشت و از خودسری و دخالت آنان در امور سیاسی جلوگیری می‌کرد اما زمانی که حکومت دچار ضعف می‌شد، قادر به اعمال قدرت در بین این افراد نبوده و دخالت نهاد امارت در تحولات سیاسی و اجتماعی این دوران به اوج خود می‌رسید. این شرایط همواره در دوران حکمرانی دولت سلجوقی تا افول دولت خوارزمشاهیان نمایان است. افزون بر این، با شکل‌گیری نهاد اقطاع‌داری، نهاد اتابکی و رقابت‌های نهاد امارت و وزارت در این دوران، روند قدرت‌گیری نهاد امارت افزایش یافت و تعاملات و تقابلات آنان با دیوانسالاری و سلطنت دچار فراز و فرودهایی شد. بر این اساس، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به پرسش است: منازعات نهاد وزارت و امارت در دو دوره سلجوقی خوارزمشاهیان چگونه و بر پایه چه علت‌هایی بوده و مهم‌ترین نتایج آن کدام است؟

پیشینه پژوهش

در باره جایگاه و کارکردهای نهاد امارت و نهاد وزارت در این دوره، تألیفاتی چند به وسیله پژوهشگران صورت گرفته است. از جمله لمبتون در آثار خود همچون: «تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران» (۱۳۹۲)، «مالک و زارع در ایران»، (۱۳۶۲)، «ساختار درونی امپراتوری سلجوقی» (۱۳۶۶)، «تکامل اقطاع در ایران قرون وسطی»، (۱۳۴۶) به جایگاه نهاد وزارت و نهاد امارت به صورت پراکنده در دوره میانه پرداخته است. شهرام یوسفی‌فر و بهزاد اصغری در پژوهشی با عنوان «بررسی تأثیر پایگاه اجتماعی - سیاسی امرای نظامی سلجوقی در گرایش‌های سیاسی امرا»، (۱۳۹۲) به جای‌گیری عناصر نظامی در سازمان سپاه سلجوقیان و تأثیر آنان در تحولات سیاسی و اجتماعی دوره سلجوقی پرداخته‌اند. عزت ولی‌زاده در پژوهشی با عنوان «امارت و امیران در عهد سلجوقیان و خوارزمشاهیان»، (۱۳۹۱) به بررسی نقش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امیران به صورت مقایسه‌ای در دوره سلجوقی و خوارزمشاهی پرداخته که تنها در بحث نهاد امارت تشابهاتی با مباحث پژوهش حاضر دارد، اما نویسنده هیچ اشاره‌ای به نهاد وزارت در دوران مذکور به صورت مقایسه‌ای ندارد. در مقاله

«نقش نهاد وزارت در مناسبات سیاسی سلجوقیان عراق با خلافت عباسی» (۱۳۹۹)، پرویز حسینی و ابوالقاسم فروزانی نیز به بررسی نقش نهاد وزارت در ساختار حکومت عباسی و سلجوقیان عراق پرداخته و معتقدند نقش وزرا در ساختار حکومتی با توجه به لیاقت و کاردانی آنان پررنگ یا کم‌رنگ بوده است اما هیچ وزیری حتی کاردان‌ترین آنان در این دوره موفق نبودند. هادی بیاتی نیز در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به وزارت در دوره خوارزمشاهیان» (۱۳۹۰)، تنها به جایگاه نهاد وزارت در دوره خوارزمشاهیان پرداخته و معتقد است وزارت از ارکان اصلی حکومت خوارزمشاهیان بوده است. بر این اساس، با عنایت به کم‌تر پرداخته شدن تحقیقات و پژوهش‌های جدید به مساله پژوهش حاضر، این پژوهش به مقایسه منازعات میان نهاد امارت و نهاد وزارت بر پایه علت‌های اثر گذار، در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان می‌پردازد.

تشکیلات نهاد وزارت و امارت سلجوقیان

سلجوقیان سیستم اداری خود را بر اساس تشکیلات سامانیان و غزنویان (البته با تغییرات و اصلاحاتی که در آن انجام دادند) بنا نهادند. اکثر دیوانسالاران و مأموران کشوری در این دوره نیز ایرانی بودند که سعی داشتند از این موقعیت در جهت حفظ ارزش‌ها و اخلاقیات گذشتگان‌شان استفاده نمایند (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۱۵ و ۱۸). در این دوره نیز همانند دوره‌های قبل دو بخش دیوان و درگاه شکل گرفت که سلطان در رأس هرم قدرت سیاسی و اجرایی حکومت قرار داشت (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱/ ۴۸۹). وزیر نیز به عنوان نماینده شخصی و رسمی سلطان، هم در رأس دیوانسالاری قرار داشت و هم یکی از اعضای درگاه به شمار می‌رفت (لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۹). سنت استپی سلجوقیان در سازمان درگاه (دربار) تجلی پیدا کرد، این سازمان که پیرامون شخص سلطان متمرکز شده بود خصوصیتی نظامی داشت. مشاغل و مناصب موجود در درگاه که وظیفه‌ی حفظ جان شاه، اجرای اوامر شخصی وی، اداره امور شخصی و خصوصی سلطان را برعهده داشتند، شامل خدمه‌ها، منشی‌ها، دبیران و غیره می‌شد. از جمله افراد مهم درگاه، اعضای خاندان سلطنتی بودند که توانستند با کسب امتیازات ناشی از قبضه حکومت، در موقعیتی برتر قرار گیرند. امرای ترک متحد و وابسته سلجوقیان نیز از دیگر عناصر مطرح درگاه به‌شمار می‌رفتند که عده‌ای از آنان همیشه ملازم رکاب سلطان بودند (ولی زاده، ۱۳۹۱: ۴۰). یکی دیگر از عناصر مهم در زندگی درباری، غلامانی بودند که محافظان سلطان را تشکیل می‌دادند. هم‌چنین منشیان، دبیران، شاعران، روحانیون و غیره را نیز باید به این مجموعه افزود. در رأس خادمین دربار «حاجب بزرگ» یا «حاجب الحجاب» قرار داشت، وی زمانی که وزیر در حضور سلطان نبود فرمان‌های سلطان را به صورت شفاهی می‌شنید و به وزیر می‌رساند (اقبال آشتیانی، ۱۳۳۸: ۲۳) تا زمان وزارت نظام‌الملک نفوذ و

مداخله‌ی امرا در امور دربار و دیوانسالاری کم بود، اما پس از آن امرا به مداخله در این امور پرداختند. هسته مرکزی نیروهای نظامی را همین غلامان آزاد شده تشکیل می‌دادند. محافظین شخص سلطان را نیز از سربازان ویژه برگزیده بودند که تعداد آن‌ها از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد. در منابع به این قشون ثابت، عسکر اطلاق شده است. امرا و حکام محلی همراه با نیروهای نظامی‌شان و نیز یاوران ایلپاتی در ایام لشکرکشی به سلطان ملحق می‌شدند، از این رو کل قشون او آمیزه‌ای از نیروهای اقوام و مناطق بود. قشون ثابت و نیروهای نظامی امرا به طور عمده از سواره نظام تشکیل می‌شد. فرمانده کل، سلطان بود، این وظیفه پس از مرگ ملک‌شاه گاهی به اتابکان واگذار می‌شد. البته این اقدام در موقع جلوس شاهزاده جوان و یا کودکان، اجتناب‌ناپذیر بود. نتیجه‌ی این کار، تضعیف پیوند بین سلطان و سربازان بود و آنها در این صورت وفاداری خود را نه به سلطان، که به فرماندهی بلافصل خود ابراز می‌داشتند (لمبتون، ۱۳۷۲: ۱۴).

پس از مرگ ملک‌شاه، تعداد قشون ثابت سلاطین سلجوقی (شاید به استثنای قشون ثابت سنجر) کاهش یافت و دیگر قادر به تنفیذ قدرت حکومت مرکزی حتی بر سپاهیان مرکزی نشدند. بنداری اشاره می‌کند که پس از جلوس محمود بن محمد بر سریر قدرت، امرا هر چه بیشتر غیرقابل اعتماد می‌شدند. سلطان سنجر بالاجبار در بعضی مواقع دخالت کرد، اما نتوانست از جاه‌طلبی‌های روزافزون امرا و اتابکان جلوگیری کند، چون بیشتر درگیر فشار متزاید قراخانیان و قدرت روزافزون خوارزمشاهیان در مرزهای شرقی بود (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۱۴). حاکمیت سلجوقی از نظر اداری به دو قسمت اداری تقسیم می‌شد: یک قسمت که مستقیماً توسط دیوان سلطان اداره می‌شد و قسمت دیگر که به طور غیرمستقیم اداره می‌گشت. (همان، ۱۱۷). ناحیه‌ای که به طور غیرمستقیم اداره می‌شد، از نظارت مستقیم دیوان سلطان خارج بود و از آن امرا و مقطع‌داران بود. این نواحی از نظر وسعت فرق می‌کرد و بیشتر در اطراف مهم‌ترین شهرها متمرکز شده بودند (لمبتون، ۱۳۸۵: ۲۹). از دیگر اجزای ساختار سیاسی - اداری سلجوقیان، مجموعه تشکیلات دیوانی است.

وزارت

متصدی منصب وزارت را «خواجه بزرگ» یا «وزیر» می‌گفتند که عالی‌ترین مقامات دولتی محسوب می‌شد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۶: ۲۲-۲۳) نظر به اینکه شخص وزیر و دیوان وزارت، نظارت بر کلیه دیوان‌ها را برعهده داشت لذا این دیوان، خود دارای مناصب دیگری نیز بود. در دیوان وزیر، مقام وکیل در، اهمیت قابل ملاحظه‌ای داشت که در صورت لزوم رابط بین سلطان و وزیر محسوب می‌شد، به دلیل اهمیت این منصب عموماً افرادی هوشمند و موقع شناس را به این مقام بر می‌گزیدند. نایب و منشی، از دیگر مناصب مهم دیوان

وزارت شمرده می‌شدند. دبیر و کاتب از اجزاء لاینفک دیوان‌ها بودند و معمولاً امیران و سلاطین بدون تشکیلات یاد شده نمی‌توانستند سلطنت کنند. هندوشاه نخجوانی درباره شأن وزیر طغرل سلجوقی (۴۲۹-۴۵۰ ه.ق) می‌نویسد: «عمیدالملک کندی ادیب و فاضل بزرگ و عاقل و کریم بود و نفسی بزرگ و همتی بلند داشت. سلطان طغرل وزارت خویش به او داد و او بدان منصب قیامی تمام نمود و سعی‌ها نیکو کرد و روزگار وزارت او خوش‌ترین روزگارهای وزار بود» (نخجوانی، ۱۳۴۳: ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰).

بنابراین وظایف متصدی منصب وزارت اعظم در سراسر دوره سلجوقی، بنا به اقتدار و نفوذ شخصی که متصدی این مقام می‌گردید، کم یا زیاد می‌شد. دیوان وزیر در ایامی که وزیر مقتدری چون خواجه نظام‌الملک در رأس آن قرار داشت، کانون مهم قدرت بود. وظیفه اصلی مقام وزیر در حوزه امور مالی خلاصه می‌شد. بر این اساس، می‌توان گفت وزارت از مهم‌ترین مناصبی بود که در عهد سلجوقیان وجود داشت. وزرای عهد سلجوقی به ویژه وزرای سلاطین بزرگ، مهم‌ترین نقش را در تحکیم مبانی حکومتی و بسط و توسعه قدرت حاکمیت سلجوقی ایفا کرده‌اند. چنانچه رونق دولت طغرل، مرهون کفایت و کاردانی وزیر ایرانی او «ابونصر کندی» است. بنا به اشاره منابع بر اثر کفایت عمیدالملک در کارها و مایه علمی و ادبی و تدبیر و سیاست او بود که طغرل به سهولت توانست بر عراق عرب و دارالخلافه چیره شود و خلیفه القائم عباسی (۳۹۱-۴۶۷ ه.ق) و وزرا و درباریان او را بدون جنگ و خونریزی مطیع خود سازد، و نفوذ معنوی عمیدالملک در دربار خلیفه موجب شده بود که همه وقت اختلافات بین دو دربار به نفع طغرل فیصله یابد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۶: ۳۲۰)

پس از طغرل، الب ارسلان زمام امور را به دستیاری وزیر مشهور خود، «خواجه نظام‌الملک» به دست گرفت. وی تا اواخر سلطنت ملکشاه، «خواجه بزرگ» و «سید الوزراء» بود. بنابراین می‌توان گفت نقش و اهمیت وزرای ایرانی در تثبیت قدرت سلجوقی سبب گردید تا وزرا پس از سلطان، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار گردند. اهمیت و جایگاه وزارت در زمان خواجه نظام‌الملک به اوج خود رسید. وی درصدد بود تا روحیه سرکش نظامیان ترک را در قالب تشکیلات اداری و دیوانی زیر نظارت درآورد. گسترش قدرت و تثبیت حکومت سلجوقیان بیش از هر چیز متأثر از وجود نظام دیوانسالاری قوی آن بود.

در دهه‌های آغازین دوره سلجوقیان، وزارت از اعتبار و نفوذ ویژه‌ای برخوردار بود. هر چند پس از وزارت نظام‌الملک، نفوذ وزارت رو به زوال نهاد و سلطان به طور مستقیم با رؤسای دوایر و دواوین ارتباط برقرار می‌کرد. (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۷/ ۷۰)

امیران سلجوقی یا اهل شمشیر

امرا و فرماندهان نظامی سلجوقیان، از آزادمردان و ممالیک تشکیل می‌شدند. آن‌ها مرکب از فرماندهان نظامی و حکام ولایات بودند که مناطق وسیعی را به عنوان اقطاع در اختیار داشتند. آزادمردان و ممالیک اغلب اوقات از ترکان بودند که یا به اسیری گرفته شده بودند و یا خریداری شده بودند و یا اینکه فرزندان همان افراد بودند (لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۶۲). امرا به سه گروه تقسیم می‌شدند: گروهی که در دربار سلطان بودند. در میان این مناصب می‌توان از امیرآخور، آخورسالار (که وظایف او رسیدگی به اصطبل‌های سلطنتی، زین و برگان اسبان بود) جامه‌دار (محافظ اسلحه و زره سلطان) و طشت‌دار نام برد. گروه دیگر، امرای «صاحب زمین» یعنی آن‌هایی که اقطاع «دیوانی» و یا حکومت ولایتی دریافت کرده بودند و گروه سوم امرای «سیار و آواره» بودند، امرایی که همیشه در رفت و آمد بودند و هیچ نوع دینی به کسی نداشتند. (لمبتون، ۱۳۸۵: ۳۲). پیوند زناشویی سلطان با خانواده‌های امیران موجب تقویت موقعیت آنان می‌شد. از این رو امرا با زناشویی درونی در میان خودشان و با خانواده‌ی حاکمه درصدد تحکیم موقعیت خود برمی‌آمدند. از زمان مرگ ملک‌شاه به بعد، قدرت و توان امرا مضاعف شد. یکی از نخستین امرایی که درصدد تثبیت موقعیت خود برآمد مملوک‌انر بود. هنگامی که قدرت به دست امرا می‌افتاد، آن‌ها در بهره‌گیری از آن به نفع خود یا حتی علیه سلطان درنگ نمی‌کردند. (ر.ک: بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۹) اما زمانی که آن‌ها علیه یکدیگر وارد عمل می‌شدند و یا در مقابل نیروهای خارجی نظیر صلیبیون به مبارزه بر می‌خاستند، به ندرت علیه سلطان دست به کار می‌شدند. (لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۶۷).

با گذشت زمان سلاطینی به قدرت رسیدند که برخی خردسال بودند و از جانب خویش اراده و اختیاری نداشتند و برخی دیگر بسیار نالایق و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و امور کشوری بسیار ضعیف بودند، در نتیجه تصمیم‌گیرنده اصلی حکومت، امراء محلی، سپهسالاران نظامی، اتابکان و مقطعان بودند. امرای نظامی، با دخالت در امور دیوانی و لشکری مانع ایجاد می‌کردند. از سوی دیگر هر چه از قدرت وزرا کاسته می‌شد، بر قدرت امراء نظامی افزوده می‌گردید و به تعبیری در تجزیه دولت سلجوقی، دیوان فدای لشکر می‌گردید. با به قدرت رسیدن بیش از حد امرای حکومتی و افتادن زمام امور به دست آنان، مشکلات عدیده‌ای بروز کرد. امرا برای رسیدن به اهداف خود، سلاطین و شاهزادگان را سپر خود قرار دادند. در واقع امرای سلجوقی که خود را در امر تثبیت حکومت و استقرار کامل آن در ایران، دخیل می‌دانستند، خواهان توجه بیشتر و دریافت امتیازات بیشتر از سوی سلطان بودند و عدم توجه سلطان به خواسته‌های آنان موجب شد تا آن‌ها به

مخالفت با سلطان بپردازند و این مخالفت‌ها در مواردی به جدایی قسمت‌های وسیع از سرزمین‌های تحت قلمرو سلجوقیان بزرگ منجر شد.

اقدام متقابل امرا نسبت به یکدیگر نیز باعث می‌شد آن‌ها طرف یکی از شاهزادگان را بگیرند و بر بزرگی و عظمت خود بیفزایند. در میان آن‌ها اشتراک منافع وجود نداشت و به غیر از مواردی چند، حسادت موجود بین آن‌ها هرگز اجازه نمی‌داد، جز برای مدت محدودی با یکدیگر کنار آیند و همکاری داشته باشند. (لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۶۷-۲۶۹). با افزایش قدرت امرا در سال‌های پسین دوره سلجوقی و روزگار خوارزمشاهیان، در اصطلاحات هم تحولی رخ داد. قبلاً اصطلاح ملک فقط در مورد شاهزادگان سلجوقی به کار می‌رفت، ولی بعدها به امرایی اطلاق شد که نیمه استقلالی به هم زده بودند. در سندی که از دیوان سنجر به نام تاج‌الدین ابوالفتح بن طاهر صادر شده، وی ملک نیمروز و نیز برادر نامیده شده است. او حاکم مستقلی به شمار می‌رفت، چنانکه توانست قلمرو خود را به پسرش منتقل سازد (همان، ۲۶۹).

بنابراین می‌توان گفت امرای نظامی با دخالت در امور دیوانی و لشکری، مانع ایجاد می‌کردند. از سوی دیگر، هر چه از قدرت وزرا کاسته می‌شد، بر قدرت امرا افزوده می‌گردید و به تعبیری در تجزیه‌ی دولت سلجوقی دیوان فدای لشکر می‌گردید.

منازعات نهاد وزارت و امارت در دوره سلجوقی

مطالعه تحولات عصر سلجوقی نشان‌گر غلبه عنصر ایرانی بر سایر اقوام در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و همچنین اداری است. در این دوره دیوانسالاری با تحولات اساسی روبرو شد، به طوری که از نظر پیشرفت به اوج خود رسید. بسیاری از مورخان، پیشرفت‌های حوزه دیوانسالاری در این دوره را به برخی از وزیران ایرانی به ویژه نظام الملک وزیر نخستین آلب ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی نسبت می‌دهند. (لمبتون، ۱۳۸۵: ۱۲-۱۳) لیکن باید خاطر نشان ساخت که سلاطین سلجوقی نیز مردان کارآمدی بودند. بدین سان تحت حکومت آنان تشکیلات اداری از ثبات و کارآمدی لازم برخوردار شد. در این دوره یک دبیر، تمام رده‌های پایین‌تر از وزارت را طی کرده و مراتب پایین‌تر را دیده و در مراتب مختلف خدمت کرده بودند، و گمان می‌رود که اکثر آنها قبل از این که وزیر بشوند، مستوفی بوده‌اند (کلوزنر، ۱۳۸۹: ۶۰) لمبتون نیز می‌نویسد: «معمولاً چنان بود که وزیر از طریق خدمت در مقامات پایین دیوانی به مقام وزارت می‌رسید. بعضی از آنها قبل از رسیدن به مقام وزارت، مقام مستوفی، عارض الجیش و یا طغرای داشتند. برخی هم پس از طی مراتب

دیوانی در ایالات و یا دیوان یکی از امیران و یا شاهزادگان سلجوقی، وارد دیوان اعلی^۱ می شدند». (لمبتون، ۱۳۸۵: ۷۲)

تشکیلات نهاد وزارت و نهاد امارت خوارزمشاهیان

وزارت یا خواجه جهان

سلاطین و خلفا برای اداره متصرفات وسیع خویش و انجام امور حکومتی، نظامی و اداره جامعه نیاز به دستیاران و معاونانی داشتند، بخصوص که اگر شرکت سلطان در امور سیاسی محدود بود و یا اداره امور دولت را فرا نگرفته بود، نقش وزیر لایق و مجرب بسیار حائز اهمیت می گردید. بنابراین مهم ترین مشاغل کشوری، پس از خلفا و سلاطین بر عهده متصدیان دیوان وزارت بود و سایر سازمان ها و روسای آنها تابع این دیوان بودند. در زمان خوارزمشاهیان نیز مانند سایر سلسله ها این مقام وجود داشت. در این دوره، به وزیر یا شخص دوم مملکت، خواجه جهان می گفتند البته گاه پیش می آمد که شخصی تصدی این مقام را داشت بدون اینکه اصطلاح وزیر برای وی به کار برود به طور مثال در زمان سلطان جلال الدین منکبرنی، با آنکه شرف الملک فخر الدین علی جندی وظایف وزیر را بر عهده داشت، سلطان جلال الدین، وی را شرف الملک خطاب می کرد (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۳۷). بهاء الدین محمد بغدادی، که از دبیران سلطان تکش است در کتاب التوسل الی الترسل درباره اهمیت منصب وزارت، چنین می نویسد: «چون از راه قیاس شناخته ایم و به تجربه معلوم کرده که قواعد جهاننداری و استحکام دعایم کامکاری به منصب وزارت مفوض و موکد است، و بیشتر کارهای معظم از کمال کفایت و فور هدایت ایشان، چه که مصالح مملکت بی جریان قلم ایشان قرار نگیرد و مصاییح دولت بی اقتباس رأی روشن ایشان، روشن نگردد و دستکاری تیغ را دستکاری قلم از لوازم است» (بغدادی، ۱۳۸۵: ۷). مقام وزارت و سایر مشاغل دولتی مخصوص طبقه خاصی نبود، بلکه تمام افرادی که لیاقت و استعداد داشتند می توانستند به کارهای دولتی اشتغال ورزند و تا مقام وزارت پیش بروند، البته اینگونه معمول بود که وزیر از طریق خدمت در مقامات پایین دیوانی به مقام وزارت برسد. مقام وزارت به واسطه اهمیتی که داشت، می توانست در خانواده ای به صورت موروثی باقی بماند. در دولت خوارزمشاهیان

^۱. دیوان اعلی همه امور اداری را زیر پوشش داشت، اما عمدتاً به سه وظیفه می پرداخت: صدور گواهی نامه ها و فرمانها، رسیدگی به امور مالی، و اداره دادگستری (غیر از دعاوی احوال شخصیه که زیر نظر دادگاههای شرعی قرار داشت). دو وظیفه نخست، در حیطه کار وزیر بود، ولی وظیفه سوم تا حد زیادی به صاحب منصبان نظامی واگذار شده بود نه به وزیر، زیرا وی قدرت لازم را برای اجرای احکام [قضائی] نداشت (منتجب الدین بدیع، ۱۳۲۹: ۳۹-۴۰، ۷۶).

نیز مانند سایر سلسله‌ها به وزارت موروثی بر می‌خوریم. بطور مثال نظام الملک محمد بن مسعود هروی (وزیر سلطان محمد خوارزمشاه) پسر وزیر سلطان تکش است (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۹۵).

در حکومت خوارزمشاهیان، سلاطین خوارزمشاهی برای فرزندان خویش (که به‌عنوان حاکم به نواحی مختلف کشور گسیل می‌داشتند) نیز افرادی را به عنوان وزیر انتخاب نموده و همراه آنان به آن ناحیه می‌فرستادند چنانکه سلطان محمد خوارزمشاه که سرزمین‌های غزنه و بامیان، بست و زمین داور، را به پسر خود جلال الدین واگذار نموده بود، شمس الدین شهاب الدین آلب را به عنوان وزیر او معین نمود (نسوی، ۱۳۶۵: ۳۸). آنچه به خصوص در این دوره در مورد انتخاب وزیر نمود عینی‌تری داشت، دخالت امرای سپاه و نیز شخص ترکان خاتون است. این دخالت بدان حد بود که ترکان خاتون، سلطان را واداشت تا وزارت محمد بن صالح را که از غلام‌زادگان وی بود، بپذیرد و حتی بعد از عزل وی توسط سلطان، ترکان خاتون با استقبال تمام او را پذیرا شد و محمد بن صالح در دربار اختصاصی ترکان خاتون سمت وزارت یافت (همان، ۱۳۶۵: ۴۸).

امیران خوارزمشاهی یا اهل شمشیر

سپاه در حاکمیت ترک، اعم از غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی از اهمیت بالایی برخوردار است. حاکمان ترک پس از کسب مشروعیت مذهبی با دریافت لوا و منشور از خلیفه عباسی، با قدرت نظامی و گسترش فتوحات و به اختیار درآوردن سرزمین‌های جدید درصدد کسب مشروعیت نظامی بودند، بنابراین در دوره‌های مذکور دیوان جیش (عرض) که در رأس آن عارض لشکر قرار داشت، از اهمیت بسزایی برخوردار است. عارض لشکر پس از سلطان، ریاست قوای نظامی را بر عهده داشت. وظایف عارض لشکر تأمین افراد و تهیه‌ی آمار تعداد افراد و اموال و تهیه‌ی جیره و مواجب و علوفه سپاه و تهیه‌ی تجهیزات و تسلیحات جنگی بوده است (خلعتبری، شرفی، ۱۳۸۱: ۱۲۹؛ شیخ نوری، خسروبیگی، ۱۳۸۳: ۳۸).

با توجه به ساختار نظامی امپراتوری خوارزمشاهی، سپاه رکن اساسی امپراتوری محسوب می‌گردید. سپاه خوارزمشاهیان در اوج قدرت حداقل از ۱۷۰ هزار نفر تشکیل شده بود (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۸۵). سلطان محمد خوارزمشاه به اتکای همین سپاه توانست دامنه‌ی متصرفات خود را توسعه بخشد، سپاهیان را که سلطان محمد فرماندهی آنان را برعهده گرفته بود، پدرش تکش ترتیب داده بود (بارتولد، ۱۳۵۲: ۷۳۰/۲). در حقیقت این سلطان تکش و همسرش، ترکان خاتون بودند که توانستند سپاهیان را به قدرتی بزرگ مبدل سازند. تشکیلات این سپاه و نیروی عظیم آن و نیز حفظ و نگه‌داری سپاه و جلوگیری از کاهش توان رزمی آن، نتیجه‌ی اهتمام ترکان خاتون در دوره‌ی سلطان تکش و سلطان محمد است. ترکان خاتون هر یک از هم‌نژادان

خود را که به خوارزم می آمدند، وارد سپاه می کرد و با این کار بر نیروی تازه ی سپاه می افزود. امیران سپاه غالباً از خویشان او بودند و ارکان فرماندهی سپاه در اطراف شخص او متمرکز شده بود (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۲۲۳). هم نژادان ترکان خاتون، ترکانی بودند که جوینی آنان را ترکان قنقلی^۱ می خواند. وی قنقلیان را به دور از رأفت معرفی می کند و ظلم این گروه را موجب نارضایتی مردم از سلطان محمد خوارزمشاه می داند (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۹۸/۲). همچنین ساختار سپاه خوارزمشاهیان مرکب از اقوام قنقلی، یمکی، اورانی و قبیچاقی بوده است. (نسوی، ۱۳۶۵: ۸۵، ۶۴-۶۲؛ جوینی ۱۳۶۷: ۱/ ۹۵، ۲/ ۱۹۶، ۷۴، ۳۵) علاوه بر این، سلطان محمد ناگزیر از پذیرفتن این لشکریان ترک و مزدور بود. مزدوران عمده ترین بخش نیروی جنگی وی بودند. سلطان برای حکومت بر رعایای امپراتوری خود و جلوگیری از هرج و مرج، نیازمند این لشکر است. او می بایست از نظر حفظ منافع خویش آنان را بر عناصر غیرنظامی ترجیح می داد (بارتولد، ۱۳۵۲: ۷۸۴/۲). گذشته از این سپاهیان مزدور، در سپاه خوارزمشاه نیروهای «حشر» یا لشکریان نامنظم نیز وجود داشته است. این مطلب را از روایت های ابن اثیر در شرح رویدادهای سال ۶۰۰ ه. ق می توان یافت. وی می نویسد زمانی که خوارزمشاه از محاصره هرات به خوارزم بازگشت، لشکریان خویش را مرخص کرد و آنچه علوفه برای چارپایان خود فراهم آورده بود، همه را سوزاند و بدین گونه شمار افراد خود را کاهش داد و باروبنه خود را سبک کرد و پس از آن با سپاهیان زبده به خوارزم تاخت تا زودتر از شهاب الدین غوری به خوارزم برسد (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۲۵۵). بین سطوح عالی نظامیان نوعی رقابت توأم با تعارض وجود داشت. دامنه ی علل این تعارض بسیار گسترده است و از نگرشی تا تعارض ناشی از شخصیت خود بزرگ بینانه با محوریت منافع شخصی و ترکیب جمعیتی در نوسان است (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۹) نمونه ی برجسته ی این تعارضات که تأثیر فراوانی بر روند نبرد با مغولان گذاشت، اختلاف بین امین الملک، دایی سلطان جلال الدین با اعظم الملک و سیف الدین اغراق^۲ و مظفر ملک از فرماندهان ترک خلجی سپاه جلالی بر سر غنائم است. بر اساس روایت نسوی و جوینی این اختلاف بر سر یک اسب تاتاری رخ داد و به جدایی خلجی ها از سپاه سلطان انجامید که بلافاصله خلجی ها توسط چنگیز نابود شدند و سلطان متواری گردید (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۹۷/۲-۱۹۲). این ماجرا نمونه ی کوچکی از تعارض ساختاری است که چگونه سپهسالاران علی رغم گرد آمدن در زیر بیرق جلالی با کوچک ترین مسائل از هم دوری و دشمنی می کردند (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

۱. ترکان قنقلی یا قوم قنقلی قومی از ترکان دشت قبیچاق (واقع در ترکستان امروزی) بودند. ترکان خاتون (مادر محمد خوارزمشاه) از ترکان قنقلی بود. (ر.ک: همدانی، ۱۳۷۳: ۱/ ۵۲، ۳/ ۲۰۵۴؛ قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۴۹؛ وطواط، ۱۳۳۸: ۷۲)

۲. سیف الدین اغراق از امرای ترک سلطان جلال الدین منکبرنی خوارزمشاهی بود. (جوینی، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۰۶، ۱۰۹)

سلطان تکش و محمد بر این باور بودند که با جذب عناصر قبیله‌ای ترک در ساختار قدرت، توان کنترل و نظارت بر آن‌ها را خواهند یافت. ترکان قنقلی با توجه به جایگاه قبیله‌ای و خویشاوندی با ترکان خاتون، احساس نوعی یکی بودن با سلطنت داشتند. به عبارت دیگر آن‌ها خود را تنها، وفاداران سلطنت نمی‌دانستند بلکه خود را شریک سلطنت نیز می‌دیدند. درحالی که غلام سپهسالاران یا سپاهیان دیگر نگرش خادم و مخدومی به خود و سلطنت داشتند و برای بقا و تداوم قدرت‌شان به همگرایی با سلطنت ادامه می‌دادند. منافع این گروه در گرو خدمت به سلطان بود (همان، ۱۲۵).

بنابراین می‌توان گفت دامنه و شدت تعارض بین نهاد امارت و سلطنت در دوره خوارزمشاهیان به عواملی چون توانمندی‌های اقتصادی و انسانی، سابقه‌ی حکومت مستقل یا نیمه مستقل در ولایت، دوری و نزدیکی به مرکز، وجود عوامل طبیعی مانند کوهستانی یا جنگلی بودن، محصور شدن در بیابان‌های خشک، سیاست حکومت مرکزی در قبال ولایات به ویژه سیاست‌های مالی، روحیه‌ی فزون‌طلبی و استقلال جویانه‌ی حکمران، رفتاری مرکز به بحران‌های سیاسی یا جنگ و غیره بستگی داشت. همچنین نهاد امارت تعارض مرکز و ولایت خود را در قالب شورش‌ها، استقلال خواهی و برانداختن نام سلطان از خطبه و سکه ولایت نشان می‌داد.

منازعات نهاد وزارت و امارت در دوره خوارزمشاهیان

بنیان نظامی حکومت خوارزمشاهیان علاوه بر سپاهیان خوارزم، بر غلامان ترک و یا سربازان مزدور و نیز گروه‌های قبیله‌ای هم‌پیمان شکل گرفته بود. خوارزمشاهیان خود خاستگاه غلامی و نظامی داشتند و حکومت آنان در خوارزم، به دنبال استمرار یک دوره حکومت غلامان ترک در خوارزم بود. (خسروبیگی، ۱۳۸۶: ۸۵-۸۳). هرچند در دوره خوارزمشاهیان ساختار سپاه از دیوان جدا بود، در رأس دیوان وزیر و در رأس سپاه سپهسالار یا خان قرار داشت، اما این دو در رأس هرم یعنی سلطان به هم می‌رسیدند و موجب تداخل و درهم تنیدگی ساختارهای دوگانه می‌شدند. از آنجایی که استقلال آن‌ها مرهون اراده‌ی سلطانی بود، گاهی سلطان آگاهانه یا غیرآگاهانه به تداخل وظیفه‌ای و عملکردی آن‌ها دستور می‌داد و درهم تنیدگی ناشی از این تداخل‌های ساختاری تعارض ایجاد می‌کرد. اما شدت، گستره و نوع تعارض به میزان درهم تنیدگی یا تداخل از یک سو، شخصیت، درایت و آگاهی و مدیریت سلطان از سوی دیگر بستگی داشت. آنچه آشکار است این که با افزایش تداخل ساختاری، تعارض نیز روند فزاینده‌ای به خود می‌گرفت و بر عکس، استقلال هر یک از این ساختارها به کاهش تعارض می‌انجامید (حسن‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۸).

یکی از اجزای ساختاری که تداخل امور را افزایش می‌داد، شورای جنگ بود که وزیر، سپهسالار، رئیس دیوان انشا، حاجب و عارض، عضو آن بودند و به اصطلاح شورای جنگ محل گرد آمدن «اهل تدبیر» و «اهل شمشیر» بود. گاهی ریاست این شورا از سوی سلطان به وزیر واگذار می‌شد زیرا اعتقاد بر این بود که تصمیم‌گیری درباره‌ی اعلان جنگ یا پایان آن، یافتن راه برون‌رفت از بحران، بیش از آنکه متعلق به «اهل شمشیر» باشد، از وظایف «اهل قلم یا تدبیر» است. نظامیان مجریان تصمیمات شورا بودند که ساختار آن، آشکارا به نفع دیوانیان بود. در فرآیند تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرا، نظامیان فقط مرحله‌ی اجرا را برعهده داشتند اما در عمل، گستره‌ی مداخله‌شان بسیار فراخ‌تر از عرصه‌ی نظر و قانون بود، البته گاهی در مرحله‌ی اجرا نیز عنصر دیوانی دخالت داشت و نقش مهمی ایفا می‌کرد. هرگاه وزیر در رأس فرماندهی جنگ قرار می‌گرفت او به عنوان نایب فرماندهی کل سپاه (سلطان) عمل می‌کرد و سایر فرماندهان نظامی تابع اوامر او بودند. گاهی وزیران دارای تخصص و تجربه‌ی نظامی بودند. چیرگی دیوانیان بر عرصه‌ی نظامی چندان خوشایند سپاهیان و سپهسالاران نبود و این امر به تداخل وظایف و به تبع آن تعارض می‌انجامید (حسن‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۸-۱۱۹). از موارد برجسته تعارض ناشی از تداخل وظایف نهادی می‌توان به اختلاف امیران نظامی با شرف الملک، وزیر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه اشاره کرد. (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۱۸).

منازعات نهاد وزارت و امارت در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان

درگیری میان اهل قلم (نهاد وزارت) و اهل شمشیر (نهاد امارت) مسأله‌ای است که در ادوار تاریخی دیده می‌شود. هر کدام از این دو گروه به دنبال آن بوده‌اند که پایه‌های قدرت خود را مستحکم و رقیب خود را ضعیف نمایند. نهاد امارت و وزارت از مهم‌ترین ارکان حکومت‌ها بودند که در دوره‌های تاریخی دچار تغییر و تحول شدند. نهاد امارت که ابتدا قدرت‌سازی می‌کند در ادامه‌ی تشکیل حکومت، به دنبال تحکیم موقعیت و قدرت در زمینه‌های دیگر است. نهاد وزارت نیز از ارکان مهم قدرت سیاسی و نظام اداری در تاریخ ایران بعد از اسلام است که همواره برای تضمین بقای خود تلاش می‌کند. دست‌یابی به قدرت و ثروت توسط وزرا، موجب کشاکش‌های بسیاری میان این دو طبقه می‌شد. طبقه‌ی وزارت از میان ایرانیان و امارت از میان ترکان بود و همین اختلاف تبار نیز، موجب افزایش تقابلات میان این دو طبقه می‌شد. رقابت میان این دو نهاد، خود یکی از عوامل اصلی ضعف و انقراض حاکمیت‌ها بوده و در طرف مقابل، هم‌گرایی این دو نهاد، در تداوم نهاد حکومت‌ها و بهبود وضعیت جامعه نقش داشته است. در واقع تعاملات و تقابلات امارت و وزارت، نه تنها بر آن دو نهاد تأثیرگذار بوده است، بلکه جامعه‌ی ایرانی را نیز دستخوش تغییر و تحولات

کرده است (منصوری، ۱۳۹۴: ۲). برتری طبقات لشکری و گرایش گریز از مرکز در عرصه سیاسی و اقتصادی که از روحیه‌ی نظم ناپذیری ایلات ناشی می‌شد، در قالب تضاد شمشیر و قلم یا رقابت درگاه و دیوان در دوران حکومت‌های سلجوقی و خوارزمشاهی نیز وجود داشت (کلوزنر، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۰).

در دوره سلاجقه به ویژه در دوران اقتدار آن‌ها، نظر به گستردگی قلمرو، رشد و اعتلای شهرنشینی، هم‌نوایی بیشتر سیاست و دیانت و سلطنت و خلافت در قالب اندیشه‌های فقهی و ایران‌شهری، تن دادن به برتری عملی دیوانسالاری ایرانی، نیازمندی به اندیشه‌پردازان مسلمان جهت توجیه وضعیت آن‌ها در برابر خلفا و مسائلی از این قبیل، چندان فرصتی برای مقابله اهل شمشیر و اهل قلم به وجود نیامد، با این حال مطالبی از اندرزنامه خواجه، حکایت از این دارد که مهار گرایش‌های افزون طلبانه ترکمانان چندان هم آسان نبوده است (رضوی، ۱۳۹۶: ۱۴-۱۵). در دوران پس از سلاجقه‌ی بزرگ، زمینه‌های خودسری اشرافیت نظامی تا آن‌جا است که، می‌توان یکی از علل اساسی زوال دو سلسله یاد شده را ضعف دیوانسالاری و ماهیت نظامی حکومت آن‌ها دانست. یکی از حساس‌ترین مسائل وزیر، حفظ رابطه‌ی حسنه‌اش با امرا است، چون مشغله‌ی رسمی او باعث می‌شد با امرا درگیر شود. دوستی او با امرا، سوءظن سلطان و دشمنی آن‌هایی را که از این دوستی محروم بودند، بر می‌انگیخت. خواجه نظام الملک در دوره سلطان ملکشاه از نفوذ بالایی در امور دیوانسالاری برخوردار بوده و مانع از دخالت امرا در امور اداری و دیوانسالاری می‌شده است. (کلوزنر، ۱۳۸۱: ۱۰۹) وی با سیستم خانواده سالاری که ایجاد کرده بود در رأس اکثر امور کشوری و اداری، افراد خاندان و غلامان خود را قرار داده بود. (یوسفی فر، ۱۳۹۲: ۶۴۸-۶۴۷) پس به نظر می‌رسد علت دشمنی امرا با نظام الملک نیز همین مورد بوده است. در مقابل امرا نیز از هر فرصتی برای کاهش قدرت و نفوذ خواجه در امور حکومت استفاده می‌کردند. به عنوان نمونه ساوتکین از به هم خوردن روابط بین سلطان ملکشاه و خواجه نظام الملک استفاده کرده، و تاج الملک ابوالغنائم را که از دیوانیان کاردان و با کفایت فارس بود و مدتی نیز به وی خدمت کرده بود را، به ملکشاه معرفی نمود. (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۷۰؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۵۰ - ۵۱) بنابر روایت بنداری: «سلطان تاج‌الملک را پذیرفت و وزارت فرزندانش، را به وی داد. خزینه خود را در اختیار او گذاشت و کارهای خانه‌ها و امور حرمش را به وی راجع ساخت. در برخی ولایت‌ها نیز کار لشکریان را به وی واگذار کرد. با تمام این کارها دیوان طغرا و انشا را نیز به وی تفویض فرمود» (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۷۰-۷۱). بنابراین امرا با وارد کردن افراد تحت حمایت خود به تشکیلات دیوانسالاری در پی بسط و گسترش نفوذ خود در این نظام بوده، تا علاوه بر امور لشکری، امور کشوری را نیز در دست گیرند و بدین

ترتیب بیش از پیش بر قدرت خود بیفزایند. هم‌چنین امرا از این طریق نیز می‌توانستند از نظارت نهاد وزارت بر اقطاعات خود بکاهند. افزون بر این، نظام‌الملک در نامه‌ای به پسر خود فخرالملک، به او توصیه می‌کند که امرای لشکر را عزیز و محترم دارد. تا زمان مرگ نظام‌الملک نفوذ وزرا بیشتر از نفوذ امرا بود، ولی پس از مرگ او، آن‌ها به تدریج دیوانسالاری را تحت نفوذ خود درآوردند. هیچ‌کدام از وزرا پس از مرگ نظام‌الملک، نتوانستند نظارت و نفوذ خود را بر امرا و آن‌هایی که درصدد کسب مقاصد بی‌پایان خود بودند اعمال کنند. از نخستین نمونه‌ها: مجدالملک براوستانی قمی است که دشمنی امرا را برانگیخت، چون در ایامی که مقام مستوفی برکیارق را داشت بر آن‌ها تنگ گرفته بود. هنگامی که امیر اُتر در سال ۴۹۲ه.ق علیه برکیارق شورید به این شرط حاضر شد تسلیم شود که مجدالملک را به او واگذار کنند. هرچند قبل از اینکه اقدامی در این زمینه صورت گیرد، اُتر به قتل رسید (راوندی، ۱۳۶۳: ۱۴۵-۱۴۴؛ بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۹۹-۹۸؛ ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۲۶۵-۲۶۱) در همان سال، تعدادی از امرای متنفذ از سلطان خواستند تا مجدالملک را بدست آن‌ها بسپارد. برکیارق از این کار تن زد ولی امرای شورشی وارد سرا پرده‌ی سلطان شدند و مجدالملک را کارد زده و به قتل رسانیدند. درگزینی توانست در اواخر سلطنت محمود با امرا کنار بیاید و آن‌هم در نتیجه ظلم و تجاوزی بود که به امرا و اکثر اشراف از کشوری گرفته تا لشکری روا شده بود. عمادالدین ابوالبرکات وزیر سلطان مسعود که از وابستگان درگزینی بود، از کارهای خلاف قانون امرا جلوگیری کرد و راه آنان را مسدود ساخت و بدین وسیله به حکومت آبرویی بخشید و حتی به طور موقت هم که شده بر نفوذ روزافزون امرا نظارت داشته باشند. (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۱۱۲)

از زمان سلطان مسعود بن محمد به بعد، امرای مقتدری وجود داشتند که دست‌نشانندگان خود را به وزارت بر می‌کشیدند و همین مسأله یکی دیگر از علل تباهی این مقام بود. بوزابه که یکی از امرای مقتدر امپراتوری سلجوقی است در سال ۵۴۰ه.ق توانست وزیر خود تاج‌الملک بن دارست^۱ را به وزارت مسعود بگمارد. بنابر روایت ابن اثیر، او از کار برکنار شد چون خدمت سلطان را بر خدمت به «بوزابه» ترجیح داد (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۷۷/۱۱)

در دوره سلجوقیان در مواقعی که نزاع‌ها و دسته‌بندی‌ها در بین امرا وجود داشت، سلطان فرصت می‌یافت، قدرت خود را تثبیت سازد و مأمورانی را که امرا نصب کرده بودند، برکنار و با انتخاب خود وزیری نصب

^۱ . ابوالغنائم مرزبان پسر خسرو فیروز معروف به تاج‌الملک فارسی و ابن دارست از وزیران دوران سلجوقیان بود. (بنداری، ۱۳۵۶: ۵۸)

کند. در باره حاکمیت خوارزمشاهیان نیز باید اشاره کرد که آنچه مسلم است، خوارزمشاهیان به دلیل اشتغالات پردامنه نظامی در این دوره، در زمان حاکمیت آتسز، تکش، سلطان محمد و جلال الدین خوارزمشاه، آنان را از تقویت نظام دیوانسالاری قلمرو خویش بر خلاف دولت سلاجقه بازداشت و موجب تضعیف سریع قدرت آنان شد و در نهایت در فروپاشی این قدرت تأثیر فراوان گذارد. شاید بتوان دلیل اصلی توجه و اتکای بیش از اندازه سلاطین خوارزمشاهی به امور نظامی و بی‌توجهی به امور اداری را نیاز آنان به توانایی نظامی جهت توسعه قلمرو و برخورد با دشمنان دانست. (خلعبری و شرفی، ۱۳۸۰: ۱۲۷) درواقع منصب وزیر در دوره خوارزمشاهیان نسبت به دوره قبل تا حدود زیادی تنزل یافت و وزیر از اقتدار لازم و احیاناً حمایت سلطان نیز برخوردار نبوده است. علاوه بر این، خوارزمشاهیان برای ایالات نیز وزرایی تعیین می‌کردند که این وظیفه بر عهده سلطان خوارزمی بود. (ر.ک: نسوی، ۱۳۶۵: ۳۵، ۳۷، ۱۳۴، ۲۲۵؛ بارتولد، ۱۳۶۶: ۲/ ۷۸۵) در دوره خوارزمشاهیان با توجه به اینکه این حکومت چه از لحاظ اداری و چه از لحاظ سیاسی، از هماهنگی و یگانگی لازم برخوردار نبود، افرادی که در رأس امور قرار داشتند، عموماً افراد نالایقی بودند که بیشتر به فکر تأمین منافع خود بوده‌اند مانند ناصرالدین محمد بن صالح، وزیر سلطان محمد خوارزمشاه که به خواسته ترکان خاتون وی را به وزارت گماشته بود اما در این زمان تحولی در منصب وزارت رخ داد، بدین ترتیب که سلطان محمد پس از خلع وزیرش ناصرالدین محمد بن صالح، وظایف وزیر را به یک گروه شش نفره مرکب از شش تن وکیل دربار واگذار نمود، که به اتفاق آراء در مورد امور تصمیم می‌گرفتند. (نسوی، ۱۳۶۵: ۴۸) وزیران در این دوره همانند دوره سلجوقی از قدرت و نفوذ زیادی مانند ادوار پیشین برخوردار نبودند و تنها در حد و اندازه‌های یک منشی و دبیر باقی ماندند. به طوری که با توجه به شرح حال جلال الدین خوارزمشاه در کتاب سیرت جلال الدین منکبرنی که نویسنده خود، منشی جلال الدین خوارزمشاه بوده است، می‌توان به اوضاع و احوال بیمار دیوانسالاری دوره خوارزمشاهیان پی برد. (همان، ۱۲۸) دیوانسالاری اگر قدرت و تمرکز لازم را داشت، می‌توانست به قدرت و نجات حاکمیت خوارزمشاهیان کمک شایانی نمایند لذا از دلایل این ضعف می‌توان به قدرت امیران در این دوره اشاره کرد که این قدرت موجب ضعف دیوانسالاری وزرا گردید. وزرایی هم که وجود داشتند افرادی فاسد بودند و تلاش چشمگیری برای ارتقاء خود در آن اوضاع و احوال ارائه نکردند. (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۸/ ۴۲۳) امرا هم در دوره سلجوقیان و هم خوارزمشاهیان هرگز حاضر نبودند تحت تسلط دیوانسالاران قرار گیرند و هر وزیری را که سعی داشت آنان را تحت نفوذ خود درآورد به نوعی از سر راه بر می‌داشتند. (راوندی، ۱۳۶۳: ۱۴۵-۱۴۶) بر این اساس، یک وزیر شایسته به خاطر ماهیت نظامی دولت های سلجوقیان و خوارزمشاهیان همیشه در مظان بی‌اعتمادی و نفرت امرا قرار داشت که به او به دیده

خطر نسبت به جاه طلبی هایشان می نگریستند. همچنین موفقیت یا شکست حکومت مرکزی در این دو دوره، به سرنوشت دیوان‌بستگی بستگی داشت و این هم به نوبه خود تا حد زیادی به وزیر که در رأس آن، جای داشت مربوط بود چنانچه هرگاه وزیر لایق در رأس امور قرار داشت دستگاه حکومتی خوب کار می کرد و هرگاه ضعیف بود قدرت به دست اعضای مسلط بر مقامات دیوانی از جمله امرا می افتاد و یا از خود قلمرو دیوانسالاری متمرکز خارج می شد. بدین سان مداخله روز افزون امیران در امور دیوانی و مخصوصاً دشمنی آنان با وزیران موجب سلب قدرت وزیران از تشکیلات کشوری و لشکری می شد.

نتیجه‌گیری

در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان عنوان امیر منحصر به فرماندهان نظامی شد، آنان به عنوان یکی از ارکان اصلی حکومت در ساختار قدرت این دولت‌ها نقش داشته و به تدریج با استفاده از شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و همچنین سیاست‌هایی که برخی از سلاطین آن‌ها در پیش گرفتند، مانند واگذاری اقطاع و به‌کارگیری نهاد اتابکی بر قدرت خود افزوده و علاوه بر امور لشکری به امور کشوری نیز وارد شده و صاحب قدرت و نفوذ بالایی شدند. با افزایش قدرت نهاد امارت در سال‌های پسین دوره سلجوقی و روزگار خوارزمشاهیان، در اصطلاحات هم تحولی رخ داد. به طوری که قبلاً اصطلاح ملک فقط در مورد شاهزادگان سلجوقی به‌کار می‌رفت، ولی بعدها به امرایی اطلاق شد که نیمه استقلالی به‌هم زده بودند. در این دوران امرای نظامی با دخالت در امور دیوانی و لشکری، مانع ایجاد می‌کردند. هر چه از قدرت وزرا کاسته می‌شد، بر قدرت امرا افزوده می‌گردید و به تعبیری در تجزیه‌ی دولتها دیوان فدای لشکر می‌گردید. با به قدرت رسیدن بیش از حد امرای حکومتی و افتادن زمام امور به دست آنان، مشکلات عدیده‌ای بروز می‌کرد. امرا برای رسیدن به اهداف جاه‌طلبانه بیش از حد خود، سلاطین و شاهزادگان را سپر خود قرار دادند. آنان برای رسیدن به این مهم دست به هر کاری می‌زدند تا نظر سلطان را به خود جلب نمایند. نهاد امارت که خود را در امر تثبیت حکومت و استقرار کامل آن در ایران دخیل می‌دانست، خواهان توجه بیشتر و دریافت امتیازات بیشتر از سوی سلطان بود و عدم توجه سلطان به خواسته‌های آنان موجب می‌شد تا آنها با سلطان مخالفت نمایند. زمانی که حکومت مرکزی برای حل مشکل پرداخت مواجب نظامیان از روش واگذاری اراضی به عنوان اقطاع استفاده نمود، نقش سیاسی امرا و غلامان نظامی نیز در ساختار حکومت گسترده‌تر می‌شد. به طوری که تا اواسط دوره ملک‌شاه که حکومت مرکزی و دیوانسالاری قدرتمند بود و نظارت نسبی بر امور اقطاعیات وجود داشت، امرای اقطاع دار نیز مطیع حکومت مرکزی بودند و این در تمرکز امور حکومت مؤثر بوده است اما به زودی با بروز تضاد و اختلاف میان سلطان و دیوانسالاری، امرا فرصت را غنیمت شمرده و علاوه بر اینکه سعی کردند خود را از زیر نفوذ دیوانسالاری خارج نمایند با وارد کردن افراد تحت حمایت خود در این تشکیلات درصدد تسلط بر آن برآمدند و مسلماً دخالت‌های امرا که - اهل زور و شمشیر بودند - موجب آشفتگی امور دیوانسالاری در این دوران شد. همچنین امرا با حذف وزرای لایق که مانع جاه‌طلبی‌های آنان می‌شدند، بر ضعف دیوانسالاری افزوده و از سوی دیگر با تمرکز درآمد اراضی در دست خود که ظاهراً در مواردی نیز مازاد آن را به حکومت مرکزی نمی‌فرستادند، دیوانسالاری و سلاطین را از یکی از منابع اصلی

درآمد مالی خود محروم کردند. در نتیجه سلاطین ضعیف حکومت سلجوقیان و خوارزمشاهیان که از نظر مالی قدرت تشکیل سپاه گسترده را نداشتند به ارتش امرا متکی شده و این موجب ضعف قدرت سلطان در مقابل امرا شد، تا جایی که حتی در مواردی بر ضد سلطان شورش می‌کردند. در دوره ضعف حکام خوارزمشاهی و سلجوقی امرا از ضعف حکومت مرکزی و دیوانسالاری استفاده کرده و بر تمایلات گریز از مرکز خود افزوده و در نتیجه در تجزیه حکومت مؤثر واقع شدند با توجه به گستردگی قلمرو دو حکومت سلجوقیان و خوارزمشاهیان و مشکلاتی که در اداره و نظارت بر مناطق مختلف آن وجود داشت، بروز مشکلات و اجحافات اجتماعی و اقتصادی، دور از انتظار نبود. در این بین برخی از امرا که توسط حکومت مرکزی بر رأس امور مناطق گمارده می‌شدند، از موقعیت خود سوء استفاده کرده و جهت تأمین منافع مالی خود به مصادره اموال مردم پرداخته و با تحمیل مالیات‌های سنگین آنان را تحت فشار اقتصادی قرار می‌دادند به خصوص در زمان ضعف حکومت مرکزی که نظارت بر اعمال آنان کمتر می‌شد.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۶۸)، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۲۶، تهران: علمی.
۲. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۳۸)، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و یحیی ذکاء، تهران: دانشگاه تهران.
۳. _____، (۱۳۴۶)، تاریخ مفصل ایران (از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه)، به کوشش محمد دبیر سیاقی، بی جا: انتشارات کتابخانه خیام.
۴. _____، (۱۳۸۹)، تاریخ مغول، تهران: موسسه انتشارات نگاه.
۵. بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۶۶)، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱ و ۲، تهران: آگاه.
۶. بغدادی، بهاءالدین محمد بن مؤید، (۱۳۸۵)، التوسل الی الترسل، مقدمه و تصحیح احمد بهمنیار، تهران: اساطیر.
۷. بنداری اصفهانی (۱۳۵۶)، تاریخ سلسه سلجوقی (زبده النصره و نخبه العصره)، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۸. پطروشفسکی، ایلیا پائولوویچ (۱۳۵۷)، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز، ج ۲، تهران: نیل.
۹. جوینی، عطاملک (۱۳۷۵)، تاریخ جهانگشا، به کوشش محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
۱۰. حسن زاده، اسماعیل (۱۳۸۳)، تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان سه دهه‌ی واپسین، تهران: پارسه.
۱۱. خسروبیگی، هوشنگ (۱۳۸۶)، «جغرافیای تاریخی خوارزم»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه سیستان و بلوچستان.
۱۲. _____، (۱۳۹۱)، سازمان اداری خوارزمشاهیان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۳. _____، (۱۳۸۳)، «نظام اداری ایران در دوره‌ی خوارزمشاهیان»، پایان نامه‌ی دکتری، تبریز، دانشگاه تبریز.
۱۴. خلعتبری، اللهیار، شرفی، محبوبه (۱۳۸۰)، تاریخ خوارزمشاهیان، تهران: سمت.
۱۵. خوارزمی، محمد، (۱۸۹۵م)، مفاتیح العلوم، به کوشش فان فلوتن، لیدن: ۱۸۹۵م.

۱۶. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۶۳)، راحة الصدور و آية السرور در تاريخ آل سلجوق، تصحيح محمد اقبال، تهران: علمی.
۱۷. رضوی، سید ابوالفضل؛ خسروبیگی، هوشنگ؛ سلیمانی، علی (۱۳۹۵)، «جایگاه سیاسی امارت در همگرایی جامعه و حکومت ایرانی در دوره اسلامی»، تاريخ اسلام، تابستان، سال هفدهم، شماره ۲.
۱۸. زمخشری، محمود، (۱۴۰۴ق)، اساس البلاغة، بیروت.
۱۹. شیخ نوری، محمد امیر؛ خسروبیگی، هوشنگ (۱۳۸۳)، «نگاهی به تشکیلات اداری ایران در دوره خوارزمشاهیان»، پیک نور، تابستان، شماره ۶.
۲۰. فقیر رونقی، مهرداد، (۱۳۸۸)، «بارزترین علل فروپاشی سلسله سلجوقی»، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه پیام نور.
۲۱. قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷)، تاريخ دولت خوارزمشاهیان، تهران: گستره.
۲۲. کلوزنر، کارلا (۱۳۸۱)، دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
۲۳. لمبتون، آن، ک، س (۱۳۷۲)، تداوم و تحول در تاريخ میانه‌ی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نی.
۲۴. _____، (۱۳۸۵)، سیری در تاريخ بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
۲۵. منتجب الدین بدیع، علی بن احمد، (۱۳۲۹)، کتاب عتبة الکتبه: مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر، تصحيح محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران: شرکت سهامی.
۲۶. منشی کرمانی، ناصر الدین، (۱۳۶۴) نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، تهران: اطلاعات.
۲۷. منصوری، علی، (۱۳۹۴)، «تعاملات و تقابلات امارت و وزارت در عهد ایلخانان (۷۳۶-۶۵۶ هـ)»، پایان نامه‌ی دکتری، تهران، دانشگاه خوارزمی.
۲۸. نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۳۴۳)، تجارب السلف، تصحيح اقبال، تهران: طهوری.
۲۹. نسوی، شهاب الدین (۱۳۶۵)، سیرت جلال الدین منکبرنی، تصحيح مجتبی مینوی، تهران: علمی فرهنگی.
۳۰. نورالدین منشی، (۱۳۸۱)، وسائل الرسائل و دلائل الفضائل، به کوشش رضا سمیع زاده، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۳۱. وطواط، رشید الدین، (۱۳۳۸)، نامه‌های رشید الدین، به تصحيح قاسم تویسرکانی، تهران: دانشگاه تهران.

۳۲. ولی زاده، عزت، (۱۳۹۱)، «امارت و امیران در عهد سلجوقیان و خوارزمشاهیان (با تأکید بر نقش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امیران)»، پایان نامه کارشناسی ارشد، اهواز، دانشگاه شهید چمران.
۳۳. همدانی، رشیدالدین فضل الله، (۱۳۷۳)، جامع التواریخ، به تصحیح محمد روشن و مصطفوی موسوی، تهران: البرز.
۳۴. یوسفی فر، شهرام؛ اصغری، بهزاد (۱۳۹۲) « بررسی تأثیر پایگاه اجتماعی، سیاسی امرای نظامی سلجوقی در گرایش‌های سیاسی امرا»، پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اجتماعی و اقتصادی، بهار و تابستان، سال دوم، شماره اول.